

گونه‌های تقابل واژگان در کاربرست قرآنی

سیدمهدی میرزابابایی*

علیرضا قائمی نیا**

چکیده

در تقابل معناشناسی حوزه‌های معنایی، واژگان به گونه‌های مختلفی در تقابل با یکدیگر قرار دارد؛ برخی واژگان علاوه بر اینکه صفت برای اسمی است، قابل درجه‌بندی نیز می‌باشد. گاهی تقابل بین دو امر وجودی است که بین آنها نهایت بعد وجود دارد. گاهی زوج‌ها در تقابل مکمل یکدیگرند و گاهی تقابل بین واژگانی برقرار است که رابطه‌ای دو سویه با یکدیگر دارند. در این تقابل وجود یکی در برقراری یک ارتباط خاص با وجود دیگر حاصل می‌گردد. برخی دیگر از واژگان با توجه به مسیر حرکتی خاص در دو گروه تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. این در حالی است که گروه جفت‌های دیگر از واژگان به گونه‌ای هستند که حتماً باید به شیوه مدور یا ردیفی تنظیم شوند. گاهی واژگان تنها به وسیله تک‌واژه‌ها در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و گاهی تقابل بیت دو جفت نه به لحاظ خود واژه نه به لحاظ تک‌واژه، بلکه به دلیل معنایی ضمنی موجود بین دو واژه تقابل صورت می‌پذیرد. حتی در برخی موارد تقابل بین دو واژه نیست، بلکه یک دسته از واژگان هستند که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. در این صورت اثبات یکی از آنها نفی واژگان دیگر را همراه خواهد داشت؛ ولی نفی یکی از آنها اثبات واژه مشخص دیگری را به دنبال ندارد. این واژگان را می‌توان در یک بسته کامل و به صورت یک مجموعه در بسته ملاحظه نمود؛ از طرف دیگر نیز می‌توان این واژگان را در بسته‌های دوتایی و به صورت زوج‌های روبرو ملاحظه کرد.

واژگان کلیدی: هم‌معنایی، تقابل معناشناختی، تقابل منطقی، گونه‌های تقابل معناشناسی.

* دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث و پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث.

** دانشیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ تأیید: ۹۴/۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۵

مقدمه

لغویین «تقابل» را به معنای مواجهه (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۱۷۹۷) و روبروشدن بعضی با بعضی دیگر دانسته‌اند (راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۵۴). این واژه در اصطلاح منطقی، بودن چیزی است در دو طرف معنا به نحوی که وجود یکی، وجود دیگری را به نحو ترتب اقتضا نماید (ابن حزم، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱). در اصطلاح معناشناسی هرگاه دو مفهوم کاملاً در مقابل یکدیگر قرار گیرند، تقابل شکل می‌گیرد، همانند رودررویی واژگان ایمان و کفر (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۸).

گونه‌های متعددی از تقابل واژگانی در کاربست قرآنی وجود دارد؛ از قبیل تقابل مدرج، تضاد، مکمل، دوسویه، جهتی، متقاطع و خطی، تباین، همسنگ، واژگانی، ضمنی و اشتقاقی. بررسی و تحلیل مباحث نظری و کاربردی آنها در کاربست قرآنی چشم‌انداز نهایی این تحقیق می‌باشد.

علی‌رغم اینکه واژگان قرآنی همان واژگان مورد استعمال عرب جاهلی است، در ادبیات قرآنی موارد متعددی وجود دارد که واژگان همسو در متون جاهلی، در متن قرآن به صورت متقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. تقابل بین انسان و خدا از جمله این تقابل‌هاست. در جهان‌بینی جاهلی هیچ قطب تصویری اساسی دیگری در مقابل انسان وجود ندارد تا با او مقابله نماید (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۵۴۷).

گسترده‌گی انواع تقابل واژگانی و نقش این انواع در تعیین معنای متن قرآن ایجاد انگیزه نمود تا ضمن بیان مباحث نظری درباره انواع تقابل واژگانی، کاربرد قرآنی این انواع را در میان واژگان قرآن تحلیل و بررسی نماییم.

اگرچه مباحث نظری انواع تقابل در بین کتب معناشناسی وجود دارد، اولاً این مباحث مختصر و موجز بیان شده؛ حال آنکه نیلز به تفکیک و بیانی مفصل‌تر دارد. ثانیاً علی‌رغم بیان این مباحث، این مباحث تنها در قالب مباحث نظری متوقف شده است؛ حال آنکه آنچه بسیار مهم است، کاربردی‌نمودن این مباحث در کاربست قرآنی آنهاست که کتب معناشناسی به این مهم نپرداخته‌اند.

مطلبی را برخی از معناشناسان در فهم تشخیص هم‌معنایی بین واژگان بیان می‌دارد که می‌توان آن را از چشم‌انداز ضرورت و اهمیت بحث درباره تقابل معنایی نگریست. آنها برای فهم دقیق واژگان و پیدانمودن هم‌معنایی بین دو واژه، بررسی واژگان متضاد را پیشنهاد می‌دهند (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۱۱-۱۱۲)؛ برای نمونه واژه «تصدق» به معنای پذیرفتن است. این واژه در قرآن در مقابل دو واژه «تکذب» به معنای دروغ‌بستن و ردکردن است (تَمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ... نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ) (واقعه: ۵۱-۵۷) و «افتراء» نیز به معنای دروغ‌بستن قرار گرفته است (ما كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ) (یوسف: ۱۱۱) معناشناسان بدین‌وسیله در صدد بیان هم‌معنایی بین واژگانی همانند دو واژه «تکذب» و «افتراء» هستند (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۱۲).

آیات متعددی از قرآن واژه «خیر» را در مقابل واژه «شر» به کار برده است: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ» (آل‌عمران: ۱۶۰)؛ همین‌طور واژه «خیر» در مواردی دیگر در تقابل با واژه «ضر» قرار گرفته است: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» (یونس: ۱۰۷). اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگرچه دو واژه «ضر» و «شر» در تقابل با واژه «خیر» مطرح می‌شوند، اما آیا این دو واژه با یکدیگر هم معنا نیز هستند؟

با مراجعه آیات قرآن می‌کنیم درمی‌یابیم برای واژه ضر خداوند می‌فرماید: «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ» (یونس: ۱۲). در اینجا بحث کشف ضر را بیان می‌دارد؛ اما وقتی صحبت از شر می‌شود می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله: ۸). نه تنها این آیه که سرتاسر قرآن جایی بحث از کشف شر نیامده است؛ حال آنکه صحبت از کشف ضر شده است. این گونه متفاوت‌همنشینی بیان‌گر این مطلب است که اگرچه دو واژه «ضر» و «شر» در تقابل با واژه «خیر» استعمال شده‌اند، این دو واژه با یکدیگر هم‌معنایی ندارند.

گویا معناشناسان خود نیز به این مطلب بی‌توجه نبودند؛ آنها به نحوی این شیوه را برای پیدانمودن هم‌معنایی کاملاً مناسب نمی‌دانند؛ زیرا گاهی دو واژه هم‌معنا مطرح می‌گردند، حال آنکه یکی از آنها در تقابل با واژه‌ای قرار می‌گیرد که واژه هم‌معنای آن در تقابل با واژه

مقابل واژه مترادف نخواهد بود. مطلب را با مثال فوق این‌گونه تطبیق می‌دهیم: در قرآن از بین دو واژه «تکذب» و «افتراء» که هم‌معنا مطرح هستند، واژه «حق» تنها در برابر واژه «افتراء» قرار گرفته است: «أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءً بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (سجده: ۳)؛ لذا معناشناسان واژگانی از قبیل «تکذب» و «افتراء» را هم‌معنا نمی‌دانند (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۱۲). /بوهلال نیز با ادبیاتی متفاوت همین مطلب را چنین بیان می‌دارد: به واژه «نفع» تماماً احسان اطلاق می‌شود و به ضرر واژه «اسائه». اگر معنای واقعی احسان همان نفع باشد، هر آینه باید معنای اسائه نیز ضرر باشد؛ حال آنکه کسی این مطلب را نگفته است (عسکری، ۱۴۰۰، ص ۱۸۷).

اینجاست که معناشناسان بافت جمله را حلال نهایی برای تبیین هم‌معنایی معرفی می‌کنند؛ به عبارتی اگرچه تقابل معنایی در تبیین هم‌معنایی بسی مفید واقع می‌گردد، برای فهم دقیق واژگان هم‌معنا باید واژگان را در سیاق جملات قرار داد تا بتوان واژگان هم‌معنا را به‌خوبی و به‌طور دقیق شناسایی کرد (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۱۲).

به نظر می‌رسد اگر به این نکته توجه کنیم که هم‌معنایی مطلق در هیچ زبانی یافت نمی‌شود (همان، ص ۱۳۷)، به تعبیری با پذیرش هم‌معنایی تقریبی (لایمر، ۱۳۹۱، ص ۹۲) به جای هم‌معنایی مطلق، می‌توان بر این ادعا اصرار نمود که یکی از راه‌های تشخیص معنایی تحلیل و بررسی واژگان مقابل است؛ به عبارتی، با کمی تسامح در معنای هم‌معنایی می‌توان پذیرفت که بررسی واژگان مقابل، راهی درست برای شناخت واژگان هم‌معناست. در آیات قرآن گاهی واژه اسلام در تقابل با کفر آمده است: «وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» (توبه: ۷۴) و گاهی ایمان مقابل کفر ذکر شده است: «مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأَمَّتْغُهُ قَلِيلًا» (بقره: ۱۲۶). آیا می‌توان با تقابل دو واژه «اسلام» و «ایمان» با واژه «کفر» این نتیجه را گرفت که دو واژه اسلام و ایمان هم‌معنا هستند؟

وقتی به سوره حجرات مراجعه می‌کنیم پذیرش هم‌معنایی برای دو واژه «اسلام و ایمان» کمی دشوار می‌شود؛ زیرا در این سوره این دو واژه در مقابل یکدیگر ذکر شده اند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات: ۱۴)؛ اما زمانی که به عدم وجود

هم‌معنایی به معنای واقعی آن توجه داشته باشیم، می‌توان دو واژه ایمان و اسلام را در مراحل با یکدیگر هم معنا دید.

با توجه به سوره حجرات متوجه می‌شویم که واژه ایمان و اسلام هم‌معنا مطرح می‌شوند: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ» (حجرات: ۱۷). از این رهگذر است که می‌توان ادعا نمود اسلام و ایمان در تقابل با کفر مطرح شده‌اند و این دو واژه در مراتبی با یکدیگر هم‌معنا هستند.

گونه‌های متفاوتی از تقابل در معناشناسی وجود دارد. گاهی تقابل در سطح واژگان اتفاق می‌افتد. اگرچه این تقابل تحت عنوان «تقابل معنایی» (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۷) مطرح است، تقابل معنایی در تقابل واژگانی خلاصه نمی‌گردد. تقابل معنایی گستره‌ای وسیع داشته، شامل تقابل در سطح عبارات و تقابل در سطح نظام‌های فکری نیز می‌شود. قرآن عبارت «فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ» (اسراء: ۱۵) را در تقابل با جمله «وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» قرار داده است.

گاهی در قرآن تقابل در سطح تقابل نظام فکری مطرح می‌باشد. اگرچه در قرآن تقابل واژگانی کفر و ایمان وجود دارد «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف: ۲۹)، اما برای تبیین جهانبینی الهی ایمان و کفر باید این دو را در تقابل نظام واره‌ای ملاحظه نمود. در نظام فکری کفر، حیات دنیوی زینت‌دهنده آدمی معرفی می‌شود: «زَيْنَ اللَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...» (بقره: ۲۱۲)؛ حال آنکه در نظام ایمانی، انسان به وسیله ایمان مزین می‌گردد: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ...» (حجرات: ۷).

قسم سوم از انواع تقابل که موضوع این تحقیق نیز می‌باشد، تقابل در سطح واژگان است. در سوره کهف دو واژه «فَلْيُؤْمِنْ» و «فَلْيُكْفُرْ» در تقابل با یکدیگر قرار گرفته است: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف: ۲۹).

گونه‌های تقابل واژگانی

واژگانی که در زبان طبیعی و در یک حوزه معنایی مورد استفاده قرار می‌گیرند، در صورتی که از جهت افتراق و تمایز آنها- نه وجه اشتراک- نگریسته شوند، دارای تبیین معنایی

خواهند بود. معناشناسان وجوه افتراق و تمایز واژگان را در قالب تقابل معنایی متذکر شده‌اند. این گونه‌های تقابل عبارت‌اند از تقابل مدرج، تضاد، مکمل، دوسویه، جهتی، همسنگ، واژگانی، ضمنی، اشتقاقی و تقابل متقاطع و خطی.

تقابل واژگانی یکی از خصوصیات برجسته و سیستماتیک و بسیار طبیعی موجود در یک زبان است. علی‌رغم اهمیت فراوان این بحث (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۳۷) این مهم نیز کمتر مورد توجه معناشناسان، حتی کتب لغت قرار گرفته است. توجه به این نکته ضروری است که تقابل معنایی دارای گونه‌های مختلفی است که باید از یکدیگر تفکیک شده، ویژگی‌های هر کدام را به‌طور مستقل واکاوی نمود. توجه به ویژگی‌های هر کدام از این گونه‌ها و تحلیل و بررسی معنای واژگان با التفات به این ویژگی‌های خاص سبب تبیین معنایی دقیق و برداشتی صحیح از متن خواهد بود.

لغت‌نامه‌ها به دو صورت واژه‌ای را با واژه دیگر معنا می‌کنند؛ گاهی با تبیین واژه هم‌معنا و مترادف (Ynonym) و گاهی با بیان واژه متضاد (Antonym) این مهم انجام می‌شود. آنچه در کتب لغت رعایت نمی‌گردد و نکته قابل توجهی نیز می‌باشد، دسته‌بندی و طبقه‌بندی واژگان متضاد است. واژگان متضاد این‌گونه نیستند که همگی در یک گروه به‌طور مساوی قرار داشته باشند؛ برای نمونه واژگان ریز و درشت، بلند و کوتاه، بالا و پایین، اگرچه واژگان متضادند، در معناشناسی هر کدام از این واژگان می‌توانند در دسته و گروه خاص قرار گیرند که احکام خاص آن گروه را دارند.

در معناشناسی منطقی تقابل به دو لفظی گفته می‌شود که معنایی غیر از هم داشته باشند؛ به‌گونه‌ای که نه در محل واحد نه در جهت واحد با هم اجتماع کنند؛ به عبارتی تقابل بین دو لفظی اتفاق می‌افتد که هیچ وجه اشتراکی بین آنها وجود نداشته باشد (حلی، ۱۳۷۱، ص ۳۱). اعمی و بصیر، ابوت و بنوت و سواد و بیاض مثال‌هایی برای تقابل‌اند که این الفاظ اگرچه در یک فرد در دو محل و در دو جهت قابل جمع‌اند، از جهت واحد و در محل واحد قابل جمع نیستند؛ اما برخی از انواع تقابل در معناشناسی دارای وجه اشتراک بوده، به آن وجه اشتراک آنها توجه می‌گردد، همانند تقابل مدرج.

۱. تقابل مدرج

گروهی از واژگان که در دسته صفات قرار می‌گیرند، افزون بر اینکه صفت برای اسمی باشند، قابل درجه‌بندی نیز هستند. این دسته از واژگان را می‌توان در قالب «تقابل مدرج» جای داد (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۸). به اعتقاد برخی از معناشناسان (همان، ص ۱۱۷) رعایت چند نکته در این دسته از واژگان ضروری است:

الف) این دسته از واژگان باید با توجه به امکان درجه‌بندی‌هایشان مورد توجه و تحلیل و بررسی قرار گیرند (همو، ۱۳۶۹، ص ۲)؛ به عبارتی معنای این واژگان آن زمان چهره واقعی خود را نمایان می‌سازند که ما آنها را با توجه و التفات به درجه مخصوصشان معنا نماییم.

قرآن ضمن بیان داستان جنگ *طالوت با جالوت* می‌فرماید: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً»: چه بسا گروه قلیلی که بر گروه کثیر غلبه می‌یابد (بقره: ۲۴۹). قلیل و کثیر قابل درجه‌بندی هستند؛ به عبارتی، همان‌گونه که به گروهی از مردم قلیل اطلاق می‌شود به تعداد بیشتری از آن عده گروه کثیر گفته می‌شود. شیخ طوسی می‌گوید: چیزی در صورتی قلیل است که به نسبت با چیز بیشتری مقایسه شود و چیزی بسیار است در صورتی که با چیزی کمتر از او سنجیده شود (شیخ طوسی، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۱۲۹).

ب) این گروه از واژگان مقابل در موقعیت‌های مختلف و در موردهای گوناگون بسته به آن مورد، معنای خاص به خود می‌گیرد. واژه «کثیر» اگر در مورد افراد حاضر در یک نشست علمی استفاده شود، تعداد اندکی از حاضران نیز شاهد صدق بر کثیر خواهد بود؛ اما اگر در مورد یک لشکر نظامی استعمال شود «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَاكِبِ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا» (انفال: ۴۳) واژه کثیر برای آن تعداد اندک، شاهد صدق نخواهد بود. از این رهگذر است که می‌گویند این واژگان بسته به مورد مستعمل، معنایی خاص به خود می‌گیرند.

قرآن کریم خوف را در مقابل امن قرار داده است. خداوند در ذکر احوال منافقان می‌فرماید: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ» (نساء: ۸۳)؛ یعنی هرگاه خبری از خوف یا امن، پیروزی یا شکست (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۲۶) برای مسلمانان رخ نماید، آن را

منتشر می‌کنند. منظور از «امر» در این آیه اطلاعاتی است که نتیجه آن، ایجاد خوف و امن در دل مسلمانان می‌نماید. از آنجاکه انتشار این اخبار سبب سستی مسلمانان در جنگ می‌شود، تعبیر به «خوف» گردیده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۲۶).

ج) با توجه به موارد خوف و امن در قرآن، این دو حقیقت دارای درجات و مراتب گوناگونی است؛ قرآن گاهی نشوز زن را یکی از اسباب خوف ذکر می‌کند «تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ» (نساء: ۳۴)؛ درحالی‌که وحشت روز قیامت نیز یکی از عوامل ترس در این کتاب الهی مطرح می‌شود «يُوفُونَ بِالْإِذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» (انسان: ۷) همین مراتب را در امن نیز شاهد هستیم. گاهی امنیت برای تحصیل معاش است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» (نحل: ۱۱۲)؛ گاهی امنیت در برابر عذاب دنیوی مطرح می‌شود: «أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ» (اعراف: ۹۸) و گاهی امنیت اخروی در آیات قرآن بیان می‌شود: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ» (معارج: ۲۸). روشن است گونه‌های مذکور از ترس و امن، دارای درجه‌ای یکسان نخواهند بود.

د) اگر یکی از این واژگان در حالت اثبات قرار گرفت، قطعاً طرف نفی دیگری اثبات می‌شود؛ مثلاً «این آب گرم است» نقطه مقابل آن یعنی سردی آب نفی می‌شود؛ اما اگر این جمله در حالت نفی به کار گرفته شد، قطعاً مورد اثباتی آن استفاده نمی‌شود؛ یعنی اگر گفته شد این آب گرم نیست، سرد بودن - که نقطه مقابل آن است - استفاده نمی‌شود؛ زیرا حالت سومی نیز بین گرم و سرد متصور است و آن ولرم بودن است. آبی که گرم نباشد می‌تواند ولرم باشد؛ لذا در واژگان متضاد در حالت اثباتی، اثبات یکی، نفی طرف مقابل می‌شود؛ اما با نفی یک طرف، اثبات طرف مقابل نخواهد بود؛ زیرا در واژگان متضاد حالت میانی نیز وجود دارد.

دو واژه ایمان و کفر در قرآن در تقابل با یکدیگر استفاده شده‌اند. اگر ایمان ثابت گردد حتماً کفر نفی می‌شود؛ اما این گونه نیست که اگر ایمان نفی گردید، حتماً کفر ثابت شود؛ زیرا بین کفر و ایمان مرحله‌ای وجود دارد به نام اسلام. اگر کفر نفی شود، ممکن اسلام

ثابت گردد.

اعراب بادیه‌نشین می‌گفتند ما ایمان آورده‌ایم. خداوند می‌فرماید ای پیامبر به آنها بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، لکن بگویید ما اسلام آورده‌ایم، هنوز ایمان به قلب شما راه پیدا نکرده است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴). اسلام و ایمان تفاوت‌هایی دارد که این تفاوت‌ها باعث گردیده اسلام مرحله وسطی نسبت به ایمان و کفر داشته باشد. از این آیه استفاده می‌شود ایمان و کفر در تقابل مدرج قرار دارند.

ی) در مفهوم این گروه از واژگان، مفهوم مقابل آن لحاظ گردیده است؛ به این معنا که تنها در صورتی می‌توان مفهوم قلت را فهم نمود که تصور ذهنی نیز از مفهوم کثرت وجود داشته باشد. به عبارت دیگر واژگان مقابل همواره دوتایی فهمیده می‌شوند. واژگان بالا و پایین، سرد و گرم و بزرگ و کوچک این‌گونه‌اند؛ به این بیان که با استعمال یکی از واژگان مقابل دیگری در آن اشراب گردیده است.

۲. تقابل تضاد

در معناشناسی سنتی (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۱) و جدید، تضاد، گونه‌ای از تقابل به شمار می‌آید (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۷). به عبارتی این دو واژه در معناشناسی عموم و خصوص من وجه بوده، واژه تقابل از عمومیت بیشتری برخوردار است. در لغت نامه‌ها نیز اقسام گوناگون تقابلی که در معناشناسی مطرح است، جملگی تحت عنوان واژگان متضاد بیان می‌شوند (همان، ص ۱۱۸).

تقابل تضاد در معناشناسی سنتی بین دو امر وجودی واقع می‌شود که بین آنها نهایت بعد باشد (حلی، ۱۳۷۱، ص ۳۲). گویا در برخی از سنت‌های معناشناسی (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۷) تضاد و تقابل به یک معنا به کار می‌رود؛ ولی در معناشناسی اسلامی (معناشناسی منطقی و جدید) تضاد یکی از گونه‌های تقابل به معنای دو امر وجودی است که بین آنها نهایت بعد وجود دارد.

این تقابل در قرآن این‌گونه بیان شده است: «أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَمْرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ» (فاطر:

۲۷). سیاهی و سفیدی در تقابل تضاد با یکدیگرند. با اثبات هر کدام، دیگری نفی می‌شود؛ اما با نفی هر کدام اثبات دیگری نمی‌شود؛ زیرا حالت میانه که قرمزی باشد، وجود دارد.

۳. تقابل مکمل

گروه سوم تقابل واژگانی، تقابل مکمل است. از آنجاکه جفت‌ها در این گروه یکی مکمل دیگری است، به این نوع تقابل، مکمل می‌گویند (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۴۰). زوج‌هایی از قبیل متأهل و مجرد، مذکر و مؤنث و زنده و مرده عضو گروه تقابل مکمل هستند. این گروه از واژگان دو ویژگی خاص دارند.

الف) خصوصیت برجسته واژگان این گروه آن است که نفی یکی ملازم است با اثبات دیگری (همان)؛ یعنی وقتی مجردبودن را از فردی نفی نمودیم، حتماً متأهل‌بودن برای او ثابت می‌شود. همین‌طور اثبات یکی نیز نفی دیگری را به همراه دارد؛ لذا وقتی ثابت کردیم مجرد است، پس دیگر متأهل نخواهد بود.

خداوند متعال در سوره ملک درباره خلقت مرگ و حیات صحبت به میان می‌آورد: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» (ملک: ۲). انسان از دو حال بیرون نیست یا در حال زندگی است یا در حال ممات. اگر زندگی برای انسان ثابت گردید، دیگر انتساب موت برای او صحیح نیست؛ اگر مرگ را از او نفی نمودیم، زندگی و حیات برای او اثبات می‌گردد. از سویی زمانی زندگی معلوم می‌شود که مرگ نیز لحاظ گردد و زمانی مرگ منظور می‌شود که زندگی لحاظ گردد. این دو واژه در قرآن دارای تقابل مکمل هستند.

ب) خصوصیت دیگر این گروه از واژگان در آن است که آنها را نمی‌توان با قیود اضافه کمتر و بیشتر مقید نمود؛ یعنی نمی‌توان گفت کمتر متأهل است یا کمتر مجرد است، بیشتر مرده یا کمتر زنده است (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۴۰-۱۴۱). درحالی‌که در مورد واژگان مکمل و مدرج چنین کاری را می‌توان انجام داد، می‌توان گفت پهنای کمتری دارد یا در مورد شخصی می‌توان گفت او جوان‌تر از برادرش است. در آیه مذکور که درباره مرگ و حیات آورده شد، مطلب چنین است. به عبارتی دیگر قید کمتر و بیشتر را نمی‌توان به مرگ و حیات اضافه نمود. واژه مرگ بیشتر و مرگ کمتر صحیح نیست.

۴. تقابل‌های دوسویه

گروهی از واژگان متقابل هستند که رابطه‌ای دو سویه با یکدیگر دارند (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۸)؛ به عبارتی وجود یکی در برقراری یک ارتباط خاص با وجود دیگر حاصل می‌گردد. وقتی شخص الف مالی را به شخص ب بفروشد، در این ارتباط و معامله حتماً ب نیز آن مال را از الف خریده است. تمام واژگانی که در دو سوی یک رویداد قرار می‌گیرند، شامل تقابل دوسویه می‌شوند. واژگان خرید و فروش و زن و شوهر از این دسته زوج‌ها هستند. برخی از معنانشناسان نام دیگر این گروه را «وارونگی» گذاشته‌اند (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۴۲).

خداوند متعال خویش را یک طرف معامله و طرف دیگر این معامله را مؤمنان معرفی می‌کند. در این معامله خرید و فروش صورت گرفته است. خداوند مشتری است، خریدار زمانی مطرح است که فروشنده‌ای باشد؛ لذا خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ... فَاسْتَبَشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهَا» (توبه: ۱۱۱).

خصوصیت بارز این دسته از زوج‌های متقابل این است که در بین افعال نیز مواردی یافت می‌شوند (صفوی، ۱۳۶۹، ص ۵) که در این دسته جای دارند؛ مانند خرید، فروش، اجاره‌دادن، اجاره‌گرفتن، قرض‌دادن و قرض‌گرفتن. از آنچه تا کنون درباره گروه‌های تقابل بیان نمودیم، روشن گردید که تنها گروه تقابل‌های مدرج را می‌توان متضاد معرفی نمود و بقیه گروه‌ها ویژگی‌های دارند که کاربرد تضاد واژگانی در مورد آنها درست نیست.

گرفتن و دادن دو واژه مقابل‌اند که تقابل آنها از نوع دوسویه است؛ درحالی‌که گیرنده و دهنده ضدین یا نقیضین نیستند، اما چون این دو در دو سوی یک رخداد قرار می‌گیرند، آنها را در جرگه متقابلان قرار می‌دهند. در آیه زیر دو واژه «اخذ» و «اتی» ضمن نقش فعلی، آنها در تقابل با یکدیگرند: «أَخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ» (ذاریات: ۱۶).

۵. تقابل جهتی

برخی واژگان با توجه به جهت خاصی بیان می‌شوند و از آنجاکه در این واژگان جهت خاصی لحاظ می‌گردد، به آنها «تقابل جهتی» می‌گویند (Cruse, 1997, p.223).

جفت‌هایی چون آوردن و بردن و آمدن و رفتن از قبیل این تقابل هستند (Lyons, 1996, p.281).

مفهوم هر کدام از این جفت‌ها زمانی فهمیده می‌شود که مفهوم واژه مقابل تصور شود. مفهوم آوردن زمانی فهمیده می‌شود که تصویری از مفهوم بردن داشته باشیم. اگر در پرسه‌ای امر به فعل آوردن شود، اگر تصویری از فعل بردن نباشد، چگونه می‌توان فعل آوردن را انجام داد؟ بدون تصور فعل بردن مفهوم فعل آوردن را نمی‌توان فهم نمود.

به علاوه جفت‌های معنایی در تقابل جهتی به یک حوزه تصویری تعلق دارند؛ به عبارتی واژگان در تقابل جهتی، روی مداری واحد در جریان‌اند. آنچه موجب افتراق بین آنها می‌شود جهت حرکت آنهاست. اگر فردی در مسیری مستقیم به سمت فرد دیگر در حرکت باشد و در مقابل آن فرد، فردی دیگر در حال حرکت باشد، آن دو فرد روی مداری واحد در حرکت‌اند. آنچه موجب تقابل آن دو با یکدیگر می‌گردد سمت و سوی حرکت آنهاست. یکی به سمت راست و دیگری به سمت چپ در حال حرکت‌اند؛ ضمن اینکه آن دو در عین حال روی مسیری مستقیم در حال حرکت‌اند (Cruse, 1997, p.223) واژگان آمدن و رفتن چنین ویژگی‌ای دارند. آورنده و برنده ضمن اینکه روی مسیری واحد در حال حرکت‌اند، از لحاظ سمت حرکت در تقابل با یکدیگر خواهند بود.

نمونه تقابل جهتی در قرآن آیه «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ» (واقع: ۳) می‌باشد. خداوند متعال برخی را به جهنم می‌برد و برخی را به بهشت. مسیر حرکت در هر دو گروه یکی است: یکی به سمت پایین و سیر نزولی و دیگری به سمت بالا و سیر صعودی. این دو واژه در یک حوزه تصویری لحاظ می‌شوند؛ هر دو در حوزه تصویری صراط متحرک‌اند. تقابل آنها از حیث جهت حرکت است؛ یکی «خَافِضَةٌ» و دیگری «رَافِعَةٌ» است. طریحی در بیان این آیه می‌گوید: خافضه به معنای پایین‌بردن گروهی به آتش و رافعه به معنای بالا بردن گروه دیگر به سوی بهشت (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۰۲).

۶. تقابل همسنگ

گستره وسیع واژگان متباین سبب شده است آشفتگی خاصی در حوزه این واژگان به وجود

آید؛ لذا برخی از معاشناسان برای نظم‌بخشی به این گروه از واژگان معتقدند می‌توان گروه‌های واژگان متباین را به صورت ردیفی یا مُدَوَّر انسجام بخشید (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۰). در تنظیم ردیفی دو طرف این واژگان، دو واژه‌ای قرار می‌گیرند که در نهایت تناقض هستند و اعضای دیگر به ترتیب در فاصله بین این دو واژه واقع می‌شوند. برای نمونه واژگان عالی، بسیار خوب، خوب، بد، بسیار بد، به صورت ردیفی تنظیم شده‌اند. دو واژه دو سوی این تنظیم، یعنی عالی و بسیار بد در تقابل همسنگ با یکدیگرند.

قرآن کریم چند نوع ارتباط عاطفی بین مردم تصویر نموده است. یک نوع ارتباط را با واژه «خلیل» بیان می‌نماید: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (فرقان: ۲۸). خلیل از «خله» - به رفع خاء - مودتی است که دارای یکی از ویژگی‌های سه‌گانه باشد یا همانند تیری که در بدن می‌نشیند آن نیز بر جان نشیند، یا در وسط جان آدمی جای بگیرد و یا به دلیل احساس نیاز شدید به آن. به حضرت ابراهیم^(ع) نیز «خَلِيل» گفته‌اند؛ زیرا او در تمام حالات توجه و نیازش به خدا بوده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۱).

نوع دیگر ارتباط عاطفی بین مردم با واژه «حمیم» مطرح شده است. «وَلَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا» (معارج: ۱۰). راغب می‌گوید: آبی که شدیدالحراره باشد را حمیم گویند و به دوست مشفق و دلسوزی که به‌سختی از دوستش حمایت می‌کند حمیم گویند (همان، ص ۲۵۴-۲۵۵). گویا این مرحله از دوستی کمی پایین‌تر و در محبت کمی رقیق‌تر از مرحله نخست است.

نوع دیگر ارتباط عاطفی بین مردم رابطه مودت بین افراد است که قرآن این رابطه را تحت عنوان «مودت» بیان می‌دارد: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری: ۲۳). مودت از «ود» بوده به معنای محبت است (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۹، ص ۳۶۲).

قسمی دیگر از اقسام ارتباط بین افراد جامعه رابطه‌ای است که تحت عنوان «حب» بیان می‌شود: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا» (یوسف: ۸). حب را ضد بغض معنا نموده‌اند (ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۴، ص ۸). راغب محبت را به معنای خواستن و تمایل بچیزی

که می‌بینی و آن را خیر می‌پنداری معنا نموده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۱۴). این درجه از رابطه گویا پایین‌ترین مرتبه عاطفی بین انسان‌ها را تشکیل می‌دهد.

نقطه اوج این ارتباطات مقام خلت است که خداوند متعال وجود این رابطه را برای خود و حضرت ابراهیم لحاظ می‌دارد: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا» (نساء: ۱۲۵) و حد ادنای این ارتباط عاطفی، محبت است که به معنای خواستن و تمایل داشتن است می‌باشد. این نمونه خوبی برای تنظیم ردیفی بین واژگان همسنگ است.

گاهی تناقض بین واژگان به صورت ردیفی نیست؛ یعنی این‌گونه نیست که یک طرف واژگان با طرف دیگر در نهایت تناقض معنایی باشند، اگرچه ترادف معنایی نیز ندارند؛ مثلاً اگرچه فروردین و اسفند ترادف ندارند، میان آنها تمایز معنایی وجود دارد. معاشناسان این شیوه تنظیم را مدور نام می‌نامند. رنگ‌های سیاه، خاکستری و سفید تنظیم ردیفی دارند؛ اما رنگ‌های قرمز، زرشکی، آبی، زرد، سبز در تنظیم مدور قرار می‌گیرند.

برای تنظیم مدور می‌توان آیه «وَ لَبِئْسَ لَكُمْ بَشِيْرٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْاَمْوَالِ وَ الْاَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيْرِ الصَّابِرِيْنَ» (بقره: ۱۵۵) را مثال زد. واژگان خوف، جوع، نقص اموال و نقص ثمرات و نقص انفس، واژگان متقابلی هستند که به‌طور ردیفی با یکدیگر تنظیم نمی‌شوند؛ ولی آنها را می‌توان به شیوه مدور منظم نمود؛ به عبارتی واژه خوف و واژه نقص ثمرات از روش تنظیم مدور منظم می‌گردند. بین این واژگان اگرچه تناقض وجود دارد، ترادف نیز با یکدیگر ندارند؛ ضمن اینکه بین آنها نهایت تناقض نیز نخواهد بود.

بین ذات خداوند و صفات او و بین ذات خداوند و فعل او تقابل همسنگ وجود دارد؛ با این تفاوت که اوصاف الهی به نحو ردیفی منظم می‌شوند؛ یعنی بین اوصافی چون علیم، قدیر، حفیظ و وکیل نهایت تناقض وجود ندارد و هیچ کدام از اوصاف الهی در مرتبه‌ای پایین‌تر از دیگری قرار ندارند؛ اما در مقام فعل اینچنین نیست؛ زیرا بین ذات و فعل (مخلوقات) مراتب گوناگون از قبیل اراده و مشیت وجود دارد؛ لذا از آنجاکه در اوصاف الهی در مقام ذات هر مرتبه رتبه بالاتری از مرتبه قبل است، این اوصاف به نحو ردیفی

تنظیم می‌شوند.

با نگاه اولیه تفاوت آشکاری بین تقابل همسنگ و تقابل مدرج وجود ندارد؛ اما وقتی با نگاهی ظریف و التفاتی دقیق به این دو گروه از واژگان مقابل توجه می‌شود، تفاوت آنها روشن می‌گردد. در واژگان مدرج وجه مشترکی بین واژگان در جریان است؛ مثلاً مفهوم حرارت بین واژگان، گرم، ولرم و داغ اشراب گردیده است. به عبارتی مرحله بالاتر شمه‌ای از مرتبه پایین‌تر را دارا است. همان‌گونه که از نام تقابل مدرج مشهود است، تشکیک معنایی در این تقابل موج می‌زند؛ اما در تقابل همسنگ بین واژگان تشکیک معنایی وجود ندارد؛ هر واژه مفهومی مستقل از واژه همسنگ خود دراد.

۷. تقابل واژگانی

در برخی موارد واژگان با تک‌واژه‌های منفی‌ساز در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. واژه «بهره» با تک‌واژ «بی» می‌شود «بی‌بهره» یا واژه «آگاه» با تک‌واژ «نا» می‌شود «ناآگاه». این دسته از تقابل‌ها تقابل واژگانی نامیده می‌شود (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۹). مراد از واژگان در تقابل واژگانی، تک‌واژه‌هایی هستند که با افزوده‌شدن به واژگان دیگر معنای آنها را تغییر می‌دهد. از این رهگذر است که تقابل واژگانی در این بخش، اخص از تقابل واژگانی است که به‌طورعام در معناشناسی نسبتی - بر اساس معناشناسی نسبتی برای تعیین معنای یک واژه باید به روابطی که درون زبان است رجوع نمود؛ برای مثال یک واژه ممکن است با واژگان دیگر زبان نسبت ترادف یا تقابل داشته باشد - مطرح می‌گردد.

برخی معتقدند اگر ما جمله‌ای را با استفاده از فعل مثبت و صفت منفی به کار می‌گیریم، معنای آن با جمله‌ای که فعل منفی و صفت مثبت در آن به کار رفته باشد، یکسان است؛ مثلاً ما بگوییم او فرد منظمی نیست با اینکه بگوییم او انسان بی‌نظمی است، معنای یکسانی دارد؛ درحالی‌که برخی دیگر از معناشناسان این را نمی‌پذیرند و معتقدند بار عاطفی در این دو شیوه سخن‌گفتن متفاوت است (ر.ک: صفوی، ۱۳۶۹، ص ۱۰).

تقابل واژگانی در معناشناسی منطقی به تقابل نقیضین یا سلب و ایجاب معروف است (مولی عبدالله یزدی، ۱۴۱۲، ص ۷۰)؛ مانند انسان و لائسان. دو واژه نقیض، یکی امر

وجودی و دیگری عدم آن وجود است. این دو لفظ در موضوع واحد نه قابل جمع‌اند نه قابل ارتفاع؛ یعنی نمی‌توان موردی را پیدا نمود که یکی از دو نقیض نباشند و هر دو نقیض نیز در مورد واحد جمع نمی‌شوند (همان، ص ۷۱).

در قرآن از جمله واژگانی که با استفاده از تک‌واژه، معنایی متفاوت به خود گرفته است واژگان «ایمان» و «لاایمان» است: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ» (توبه: ۱۲) و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چراکه آنها پیمانی ندارند. «ایمان» و «لاایمان» دو امر وجودی‌اند که در موضوع واحد نه با هم جمع می‌شوند و نه با هم مرتفع؛ به عبارتی یا وفاداری به پیمان است یا نقض پیمان یکی از این دو باید باشد.

۸. تقابل ضمنی

در برخی از واژگان زوجی تقابل وجود دارد؛ اما نه به لحاظ خود واژه یا به لحاظ واژگان منفی‌ساز و تک‌واژه‌ها، بلکه با توجه به یک معنای ضمنی بین دو واژه تقابل وجود دارد. بین دو واژه فیل و فنجان تقابلی را می‌توان تصور نمود که در ضمن استعمال این دو لحاظ می‌گردد. در تقابل بین فیل و فنجان بزرگی یکی و کوچکی دیگری به‌طور ضمنی مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ لذا این دو واژه را در تقابل با یکدیگر می‌دانند (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۰).

در تقابل ضمنی باید توجه داشت که آنچه مورد تقابل واقع می‌شود معنای دو واژه نیستند؛ بلکه تصورات ذهنی است که از معنای دو واژه است که آنها را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. ذهن، بزرگی و کوچکی را تصور و برای تبیین این بزرگی و کوچکی از دو واژه فیل و فنجان استفاده نموده است (همو، ۱۳۶۹، ص ۱۱). اگر تصور بزرگی و کوچکی نباشد، هرگز فیل و فنجان در تقابل با یکدیگر نیستند.

خدای متعال کلمه کافران را در تقابل با کلمه خود قرار می‌دهد و دلیل این تقابل را سفلی بودن کلمه کافران و علیابودن کلمه خویش می‌داند: «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى

وَ كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۴۰) و کلام کافران را فروتر قرار داد و کلام خدا را بالاتر و خداوند عزیز و حکیم است.

در حالت عادی اگرچه کلمه خداوند با کلمه کافران با یکدیگر متغایرنند، این دو واژه به خودی خود در تقابل با یکدیگر نیستند؛ آن‌گاه این تقابل شکل می‌گیرد که «السفلی» برای کلمه کافران و «العلیا» برای کلام‌الله تصور شود؛ به عبارتی از آنجاکه «العلیا» در کلام الهی و «السفلی» در کلام کافرین اشراب شده است و چنین تصویری برای کلام الهی و کلام کافران وجود دارد. «كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا» در تقابل ضمنی با «كَلِمَةَ اللَّهِ» می‌باشد.

در مورد تقابل ضمنی این نکته را باید مورد توجه قرار داد که گاهی دو واژه متقابل دارای مصداقی واحدند؛ مثلاً دو واژه «خوک» و «کثیف» با یکدیگر در تقابل معنایی‌اند؛ اما همین دو واژه از لحاظ مصداق با یکدیگر مشترک‌اند. عرف محاوره به دلیل وجه مشترکی که بین این دو واژه است، از انسان کثیف تعبیر به خوک می‌نماید؛ از این‌رو این اتحاد در مصداق بوده، ربطی به تغایر معنایی ندارد. معناشناسان به این‌گونه معنا از لفظ را «معنای ضمنی» می‌گویند (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۱۱۲).

در تقابل ضمنی التفات به واژگان نیست تا تقابل را در واژگان جستجو نماییم؛ بلکه تقابل در ضمن واژگان نهفته است. در این تقابل هر کدام از دو واژه خصوصیتی دارند که برخی از خصوصیات یک واژه در مقابل خصوصیتی دیگر از واژه دومی قرار می‌گیرند (صفوی، ۱۳۶۹، ص ۱۱).

در معناشناسی منطقی تقابل تضایف مطرح است. در تعریف متضایفین این‌گونه آورده‌اند: دو امر وجودی که با هم تعقل می‌شوند و در موضوع واحد از جهت واحده جمع نمی‌شوند، همچنین جایز است با هم مرتفع گردند. آنچه در تضایف مهم است این است که با تصور یکی از متضایفین حتماً طرف دیگر آن نیز متصور می‌گردد؛ وقتی ابوت را تصور نمودیم حتماً طرف دیگر آن نیز که بنوت باشد به ذهن می‌آید؛ البته می‌شود موردی را یافت که نه پدر باشد نه پسر مانند مادر.

تقابل تضایف در معناشناسی منطقی را می‌توان زیل تقابل ضمنی در معناشناسی جدید

دید؛ زیرا آنچه در تقابل ضمنی مطرح است تقابل بین واژگان به‌تنهایی نیست، بلکه تقابل بین واژگان با لحاظ یک امر ذهنی است. وقتی ما دو واژه پدر و پسر را در تقابل با یکدیگر می‌بینیم، نه به دلیل تقابل دو واژه، بلکه با لحاظ یک امر ذهنی و تصور قبلی از یک ارتباط بین دو فرد این تقابل لحاظ می‌شود.

در تقابل ضمنی تقابل دوبعدی نیست، بلکه تقابل سه‌بعدی می‌شود؛ به عبارتی با لحاظ سه موضوع کشف تقابل صورت می‌پذیرد: تقابل بین دو واژه و لحاظ یک امر ذهنی. اگر آن امر ذهنی که ارتباط خاص بین پدر و پسر است، مورد التفات و توجه قرار نگیرد، از دو واژه پدر و پسر این تقابل حاصل نمی‌گردد.

۹. تقابل اشتقاقی

تغییرات ریخت‌شناسی واژه. در معنای واژگان تأثیر می‌گذارد و تغییرات صرفی تحولات معنایی را به دنبال دارد. برخی واژگان قرآنی از نگاه حروف و واژگان با یکدیگر همسانند، اما به دلیل تغییرات صرفی تحولات معنایی را به دنبال دارد. این قسم از تقابل را با نام تقابل‌های اشتقاقی معرفی می‌نماییم. این نوع تقابل در انواع تقابل مطرح‌شده معنائشناسان وجود ندارد.

قرآن در صدد بیان مقام والای مجاهدان با ایمان بوده، با ذکر مثال این مهم را انجام می‌دهد. در این مثال خداوند خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»: خداوند از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریداری می‌کند و در برابر این متاع، بهشت را به آنان می‌دهد (توبه: ۱۱۱).

قرآن شیوه پرداخت این متاع را با تعبیر لطیفی چنین بیان می‌کند: «قَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» آنها در راه خدا پیکار می‌کنند و دشمنان حق را می‌کشند یا در این راه کشته می‌شوند. دو واژه «يُقْتَلُونَ» و «يُقْتَلُونَ» در تقابل با یکدیگرند و این تقابل به دلیل اشتقاق صرفی این واژه است. اولی در حالت معلومی خوانده می‌شود و به معنای «می‌کشند» است و دومی معنای «کشته می‌شوند» به صورت مجهولی بیان می‌شود.

۱۰. تقابل متقاطع و خطی

تقابل‌هایی که تا کنون ذکر کردیم، زمانی حاصل می‌گردند که ما با دو واژه روبرو بودیم؛ اما گاهی ما با یک دسته از واژگان مواجهیم که اثبات یکی از آنها نفی واژگان دیگر را به دنبال دارد؛ ولی نفی یکی از آنها اثبات واژه مشخص دیگری را به دنبال ندارد. برخی این دسته از واژگان را تحت عنوان تباین ذکر می‌کنند (صفوی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۰).

این واژگان را از طرفی می‌توان در یک بسته کامل دید؛ به عبارتی در یک مجموعه در بسته ملاحظه نمود؛ از طرف دیگر نیز می‌توان این واژگان را در بسته‌های دوتایی و به صورت زوج‌های روبرو ملاحظه کرد. اگر یکی از این واژگان را در بسته کامل ملاحظه نماییم، یک واژه در برابر چندین واژه قرار می‌گیرد، برخی از معناسانسان به این گونه تقابل، تقابل خطی می‌گویند؛ اما اگر یک واژه در بسته‌های دوتایی و به صورت زوج‌های روبرو ملاحظه گردد، این واژگان دوتایی در تقابل متقاطع با یکدیگرند. واژگانی از قبیل شمال و جنوب، شرق و غرب از این دسته واژگان‌اند. واژه شمال با جنوب اگر ملاحظه گردد در تقابل تقاطر با یکدیگرند؛ اما اگر واژه شمال با واژگان شرق و غرب در نظر گرفته شوند، در تقابل خطی با یکدیگر خواهند بود (همو، ۱۳۶۹، ص ۶).

این نکته را در تقابل خطی و متقاطع در نظر داشته باشیم که این نوع تقابل تنها به موقعیت فیزیکی اشیا در مکان خاصی محدود نمی‌گردد؛ مثلاً این واژگان می‌توانند اسامی باشند برای تبیین رابطه موجود میان رنگ‌های سفید، سیاه، قرمز، نارنجی و

قرآن کریم این تقابل را این گونه بیان می‌نماید: «ثُمَّ لَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»: سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، سراغشان می‌روم (اعراف: ۱۷).

در این چهار حالت «پیش رو و پشت سر، طرف راست و طرف چپ» دو گونه تقابل متصور است؛ گاهی این واژگان در یک بسته کامل لحاظ می‌شوند؛ به عبارتی در یک مجموعه در بسته و سر بسته ملاحظه می‌گردند، گاهی در بسته‌های دوتایی و به صورت زوج‌های روبرو ملاحظه می‌گردد. اگر آنها در بسته کامل ملاحظه شوند، یک واژه در برابر

چندین واژه قرار می‌گیرد؛ لذا این واژگان با این رویکرد در تقابل خطی با یکدیگرند؛ اما اگر آنها در بسته‌های دوتایی و به صورت زوج‌های روبرو ملاحظه گردند، یعنی «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» در تقابل با «مِنْ خَلْفِهِمْ» و «عَنْ أَيْمَانِهِمْ» در تقابل با «وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» این واژگان دوتایی در تقابل متقاطع با یکدیگرند.

همان‌گونه که در بالا نیز متذکر شدیم، در تقابل بین این جهات موقعیت فیزیکی بندگان مراد نیست، بلکه شیطان مترصد بیان این مطلب است که از هر سوی و به وسیله هر آن چیزی که در توان داشته باشد، به اغواگری بنی‌بشر خواهد آمد و آوردن این جهات اربعه نه برای تعیین جهت مکانی و فیزیکی، بلکه این جهات بیانگر همه حالات انسان است.

در تقابل بین این جهات، نفی یکی حتماً اثبات طرف مقابل نیست؛ لذا از باب نمونه اگر «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» نفی گردید، اثبات مردد می‌شود بین چندین جهت دیگر: «مِنْ خَلْفِهِمْ» یا «عَنْ أَيْمَانِهِمْ» یا «عَنْ شَمَائِلِهِمْ»؛ اما اگر یک سمت اثبات گردید، قطعاً نفی جهات دیگر را در پی خواهد داشت.

حوزه تصویری تفکر انسان دارای مراحل مختلفی همچون یقین و شک است (یثربی، ۱۳۸۳، ص ۱۴). چنین واژگان در نظام تقابلی قرآنی چنین ترسیم می‌شوند: «إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَتْبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا»: کسانی که در مورد [قتل] او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند و قطعاً او را نکشتند (نساء: ۱۵۷). آیه تقابل چهار مرحله از مراتب معرفت را به تصویر کشیده است. سوره مدثر نیز دو مرحله یقین و ریب را معرفی می‌دارد: «وَمَا جَعَلْنَا عَدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم تا اهل کتاب [یهود و نصاری] یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان [در حقیقت این کتاب آسمانی] تردید به خود راه ندهند (مدثر: ۳۱). شک و یقی ندر تقابل تقاطر با یکدیگر قرار می‌گیرند، ولی شک با مراحل دیگر معرفت همانند ظن و ریب تقابل خطی را به تصویر می‌کشند.

تفاوت این نوع تقابل با تقابل مکمل در این است که در تقابل مکمل نفی یکی اثبات دیگری را به دنبال داشت؛ اما در این نوع تقابل نفی یکی حتماً اثبات طرف مقابل نیست؛ وقتی یکی نفی شد اثبات مردد می‌شود بین چندین واژه دیگر؛ مثلاً وقتی نفی شمال بودن را برای جهتی نسبت دادیم، حتماً جنوب بودن اثبات نمی‌شود، بلکه سمت آن جهت مردد می‌شود بین جنوب و شرق و غرب.

تفاوت این تقابل با تقابل جهتی در این است که در تقابل جهتی همواره جفت‌های متقابل در روبروی یکدیگر قرار خواهند گرفت؛ ولی در تقابل متقاطع و خطی یک دسته واژگان در برابر همدیگر قرار می‌گیرند.

نتیجه‌گیری

علی‌رغم اتحاد واژگانی در ادبیات قرآنی و جاهلی، تقابل قابل ملاحظه‌ای در جهان‌بینی قرآنی و جاهلی وجود دارد. این تقابل جهان‌بینی زاینده فاکتورهای گوناگونی از جمله تقابل واژگانی می‌باشد که در یک ادبیات واژگان کاملاً همسو در تقابل با یکدیگر در دیگر ادبیات قرار دارند.

یک متن دارای خصوصیات متعددی می‌باشد که یکی از مهم‌ترین آنها تقابل واژگانی است. لغت‌نامه‌ها بدون توجه به اقسام تقابل بین الفاظ واژگان مقابل را جملگی در تقابل تضاد معنایی مطرح می‌کنند؛ حال آنکه همیشه بین واژگان متقابل تضاد معنایی وجود ندارد و تضاد معنایی تنها یکی از اقسام تقابل معنایی است.

گروهی از واژگان متقابل قابل درجه‌بندی‌اند؛ درحالی‌که گروهی دیگر به‌طورثنائی تقسیم گردیده، دو حالت بیشتر ندارند؛ لذا در گروه نخست با اثبات یکی، طرف مقابل و تمام اطراف دیگر نفی می‌گردد، ولی با نفی یک طرف، طرف مقابل اثبات نمی‌گردد؛ زیرا شاید حالتی بین حالت ابتدا و انتها اثبات شود. این در حالی است که گروه دوم که در تقسیم ثنائی قرار می‌گیرند، با اثبات یک طرف نفی طرف مقابل و با نفی یک طرف، طرف مقابل اثبات می‌گردد.

گاهی بین واژگان به صورت زوجی تقابل وجود دارد؛ ولی در برخی موارد تقابل بین

واژگان به طور گروهي مطرح است. گاهي تقابل بين واژگان نيست، بلکه تقابل در ضمن معنایی است که بين دو واژه وجود دارد و هنگام استعمال، به معنای ضمنی توجه می شود نه به خود واژه.

با توجه به مطالب ذکر شده، بررسی انواع گوناگون تقابل ضروری می نماید تا احکام خاص هر کدام به طور مجزا و مستقل مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا خصوصیات هر کدام سبب تفاوت در معناگیری هر کدام از این دسته ها می شود.

منابع و مأخذ

*. قرآن.

۱. ابن حزم، رسائل ابن حزم؛ بیروت: المؤسسة العربية، ۱۳۸۱.
۲. ابن درید، محمد بن حسن؛ **جمهرة اللغة**؛ چ اول، بیروت: نشر دارالعلم للملایین، ۱۹۸۸م.
۳. ابن سیده، علی بن اسماعیل؛ **المحکم و المحيط**؛ چ اول، بیروت: نشر دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
۴. ابن سینا؛ **الشفاء**؛ قم: نشر آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۵. ازهری، محمد بن احمد؛ **تهذیب اللغة**؛ چ اول، بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۶. ایروتسو، توشی هیکو؛ **مفهوم ایمان در کلام اسلامی**؛ ترجمه زهرا پورسینا؛ چ اول، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۸.
۷. پالمر؛ **نگاهی تازه به معناشناسی**؛ ترجمه کورش صفوی؛ چ ششم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱.
۸. جوهری؛ **الصحاح**؛ چ اول، بیروت: نشر دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶.
۹. حلّی، حسن بن یوسف؛ **الجواهر النضید**؛ چ پنجم، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۱.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **مفردات الفاظ قرآن**؛ چ اول، بیروت: نشر دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن؛ **التبیان فی تفسیر القرآن**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۲. صفوی، کورش؛ **درآمدی بر معناشناسی**؛ چ چهارم، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۰.
۱۳. —؛ «مقاله نگاهی به تقابل معنایی»؛ **ادب و زبان فارسی**؛ کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱، ۱۳۶۹.
۱۴. طباطبایی، محمد حسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ چ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**؛ چ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۱۶. طریحی؛ **مجمع البحرین**؛ چ سوم، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۷. عسکری، حسن بن عبدالله؛ **الفروق اللغویه**؛ چ اول، بیروت: نشر دارالافاق الجدیده، ۱۴۰۰ق.
۱۸. قائمی نیا، علیرضا؛ **بیولوژی نص**؛ چ اول، قم: نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۹. لاینر، جان؛ **درآمدی بر معناشناسی زبان**؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: نشر علمی، ۱۳۹۱.
۲۰. مولی عبدالله بن شهاب‌الدین الحسین الیزدی؛ **الحاشیة علی تهذیب المنطق**؛ چ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۲۱. یتربی، سیدیحیی؛ **از یقین تا یقین**؛ چ دوم، قم: نشر دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۸۳.
22. D. A. Cruse; **Lexical Semantics**; published by the press syndicate of the university Cambridge, New York, 1997.
23. John Lyons; **Semantics**; published by the press syndicate of the university Cambridge, New York, 1996.

